
❖

خانه

❖

رمان

توی موریسون

ترجمہی

یگانہ وصالی



اسٹارٹ فروارڈ

فصل اول



مثل آدم‌ها بلند شدن داشتیم نگاهشون می‌کردیم درست مثل آدم‌ها ایستادن
ساید سروکله‌ی ما اون طرف‌ها پیدا می‌شد اوبحا هم مثل بیشتر جاهای
دیگه‌ی خارج ار لوتوس¹ حورحیا تالوهای «هشدار» ترساک ریادی داشت
تالوهای خطر حدوداً هر پچاه قدم، نا تیرک چوبی ار سوراخ‌های سیم
خاردار آویزون بود اما وقتی دیدیم راه برای سیه‌حیر رفتن بار شده که
احتمالاً رد یه حیووی بوده - شاید روانه، شاید یه راکون بزرگ - دیگه
تو بستیم حلوی خودمون رو بگیریم ما فقط دوتا بچه بودیم علف‌های اوبحا
تا شوبه‌های اون و تا کمر من بلند بود، پس همون‌طور که مراقب مارهای
اون اطراف بودیم، تموم مسیر رو روی شکم‌مون حریدیم حایره‌اش به
نلاهایی که شیرهی علف و کپه‌کپه پشه سر چشم‌هامون آورد، می‌ارزید، چون
اوبحا، درست روبه‌روی ما، حدود پچاه یارد اون طرف‌تر، اوبها مثل آدم‌ها بلند
شدن وایسادن سم‌هاشون با سروصدا کوبیده شد رمین و یال‌هاشون ار
روی چشم‌های وحشی سعیدشون رفت کنار داشتن مثل سگ‌ها همدیگرو
گار می‌گرفتن اما وقتی روی دوتا پای عقب‌شون بلند شدن و پاهای

رفته بودن و ماه ششیه یه طالسی گنده شده بود دیگه نه انداره‌ی کافی احساس امنیت کردیم که نحوایم آرامش ساقه‌های علف‌ها رو به هم بریم و روی شکم‌مون بحریم دسال اون حایی که ریر حصار سوراخ شده بود وقتی رسیدیم حوبه انتظار شلاق داشتیم یا حداقل اینکه به خاطر دیر برگشتن فحش بحوریم، اما بزرگ‌ترها اصلاً بهمون توحهی نکردن انگار حواس‌شون بی چیر دیگه‌ای بود

حالا که قصد کردی قصه‌ی مونو بگی، هرچی که فکر می‌کنی و هرچی که می‌بویسی، این رو هم بدون من واقعاً تموم ماحرای حسد و دهن کردیش رو فراموش کرده بودم فقط اس‌ها یادم بود حیلی قشنگ بودن حیلی وحشی و درست مثل آدم‌ها ایستاده بودن

حلویی‌شون رو دور گردن هم انداختن، نفس‌مون از تعجب سد اومد یکی‌شون حرمایی‌رنگ بود و اون یکی یه دست مشککی بدن هردوشون عرق عرق بود و برق می‌زد شیهه‌ها به انداره‌ی سکوتی که بعد از صربه‌ی محکم پاهای عقش به دهن رقیب برقرار شد، ترساک بود همون دوروبر، کره اس‌ها و مادیان‌ها، بی تفاوت یا علف دندون می‌زدن یا به دورتر حیره بودن بعد یکهو وایساد اون حرمایی‌رنگه سرش رو انداخت پایین و نا سم‌هاش کوبید به زمین، درحالی‌که اون یکی که برنده شده بود چرخید و نا گام‌های بلند، برم دوید سمت مادیانی که روبه‌روش وایساده بود و یواش رد بهش

همون‌طور که نا آریح روی علف‌ها می‌حریدیم عقب و دسال پاهگاهی می‌گشتیم، مراقب بودیم سمت حطی که کامیون‌ها پشتش پارک بودن، بریم اما راه‌مون رو گم کردیم نا اینکه حیلی طول کشید تا دوباره حصار رو پیدا کنیم، هیچ‌کدوم‌مون نترسیده بودیم تا اون صداها اومد صداهایی ضعیف اما احطاردهنده سریع دستش رو گرفتیم و انگشتمو به شوبه‌ی سکوت گذاشتم روی لم سرمون رو بالا بیاوردیم فقط از لای علف‌ها یواشکی چشم انداختیم و دیدیم دارن یه حسد رو از توی فرعون می‌کشن بیرون و می‌دارن توی چاله‌ای که از قبل کنده شده بود یه پاش موده بود بیرون و تکون‌تکون می‌خورد، انگار که می‌خواد بیره بیرون انگار که نا یه دره تلاش می‌توبه از وسط اون همه گند و کثافت که توش افتاده، بیرون بیره نمی‌تونستیم صورت آدم‌هایی رو ببینیم که مشغول دهن‌کردنش بودن، فقط شلواراشون معلوم بود، لسه‌ی بیل رو هم می‌دیدیم که پای بیرون افتاده رو هل داد پایین پیش بقیه‌ی تش وقتی اون تک پای سیاه، نا لکه‌های صورتی گیل‌آلود رو دید که نا یه صربه محکم ردش تو قبر، تموم بدش یکهو شروع کرد به لرزیدن. محکم شوبه‌هاش رو توی بلم گرفتیم و سعی کردم تن در حال لرزیدنش رو کامل نکشم تو بلم، فکر کردم به‌عنوان برادری که چهار سال ارش بزرگ‌تره، می‌تویم از عهده‌ش بریام مردها حیلی وقت بود